

این کتاب را ارمیای نبی پس از ویرانی اورشلیم می‌نویسد. بابل بسیاری از مردم یهود را به اسارت می‌برد. آثانی که در اورشلیم باقی می‌مانند با مشکلات بی‌شماری مواجه می‌شوند. کار می‌کنند اما گرسنه سر به بالین می‌نهند. اقوام و قویشان آنان در اسارت بابل هستند و معلوم نیست چه بر سرشان خواهد آمد. ارمیا نیز در غم هموطنانش شریک است. او در این کتاب احساسات پریه‌دار خود و مردم اورشلیم را با بیانی پراساس توصیف می‌نماید. حتی در نهایت یأس و نومیدی، ارمیا در این کتاب از امانت و وفاداری فراوند سخن می‌گوید. مردم اورشلیم نیک می‌دانند که مصیبت آنان بر لیل زیر پا نهادن فرامین فراوند بوده است، لذا به گناهان خود اعتراف می‌کنند و از فراوند طلب بخشایش می‌نمایند. ارمیا را «نبی‌گریان» گفته‌اند؛ اما گریه او نه برای خود، بلکه برای مردم بینوا و زهرزیره اورشلیم است.

اینک اورشلیم در میان مصیبت‌ها، روزهای پر شکوه گذشته را به یاد می‌آورد. زمانی که او به محاصره دشمن درآمد، هیچ مددکننده‌ای نداشت؛ دشمن او را مغلوب کرد و به شکست او خندید.

اورشلیم گناهان بسیاری مرتکب شده و ناپاک گردیده است. تمام کسانی که او را تکریم می‌کردند، اینک تحقیرش می‌کنند، زیرا برهنگی و خواری او را دیده‌اند. او می‌نالند و از شرم، چهره خود را می‌پوشاند. لکه ننگی بر دامن اورشلیم بود، اما او اعتنایی نکرد؛ او به عاقبت خود نیاندیشید و ناگهان سقوط کرد. اینک کسی نیست که او را تسلی دهد. او از خداوند رحمت می‌طلبد، زیرا دشمن بر او غالب آمده است.

دشمن، گنجینه‌های او را غارت کرد و قوم‌های بیگانه در برابر چشمانش به عبادتگاه مقدسش داخل شدند، قوم‌هایی که خدا ورود آنها را به عبادتگاهش قدغن کرده بود.

اهالی اورشلیم برای یک لقمه نان آه می‌کشند. هر چه داشتند برای خوراک دادند تا زنده بمانند. اورشلیم می‌گوید: «خداوند، بین چگونه خوار شده‌ام!

ای کسانی که از کنارم می‌گذرید، چرا به من نگاه نمی‌کنید؟ نگاهی به من بیندازید و ببینید آیا غمی همچون غم من وجود دارد؟ ببینید خداوند به هنگام خشم خود به من چه کرده است!

اورشلیم که زمانی پرجمعیت بود اینک متروک شده است! شهری که در بین قومها محبوب بود اینک بیوه گشته است! او که ملکه شهرها بود اینک برده شده است!

اورشلیم تمام شب می‌گرید و قطره‌های اشک روی گونه‌هایش می‌غلطد. از میان یارانش یکی هم باقی نمانده که او را تسلی دهد. دوستانش به او خیانت کرده و همگی با او دشمن شده‌اند.

مردم مصیبت‌زده و رنج‌دیده یهودا به اسارت رفته‌اند؛ به دیار غربت تبعید شده‌اند و اینک هیچ آسایش ندارند. دشمنان، آنها را احاطه نموده عرصه را بر آنها تنگ کرده‌اند.

دیگر کسی به خانه خدا نمی‌آید تا در روزهای عید عبادت کند. دخترانی که سرود می‌خواندند اینک عزادارند، و کاهنان تنها آه می‌کشند. دروازه‌های شهر، متروک شده و اورشلیم در ماتم فرو رفته است.

دشمنانش بر او غلبه یافته کامیاب شده‌اند. خداوند اورشلیم را برای گناهان بسیارش تنبیه کرده است. دشمنان، فرزندان او را اسیر کرده، به دیار غربت به بردگی برده‌اند.

تمام شکوه و زیبایی اورشلیم از دست رفته است. بزرگانش مانند غزالهای گرسنه دنبال چراگاه می‌گردند و ناتوانتر از آنند که بتوانند از چنگ دشمن فرار کنند.

<sup>۲۲</sup> «به گناهان آنها نیز نظر کن و همانگونه که مرا برای گناهانم تنبیه کرده‌ای، آنان را نیز به سزای کردارشان برسان. ناله‌های من بسیار و دلم بی‌تاب است.»

۲ چگونه خداوند اورشلیم را با ابر خشم و غضب خویش پوشانید و جلال آسمانی اسرائیل را تباه کرد. او در روز خشم خود، حتی خانه<sup>۱</sup> خویش را به یاد نیاورد.

<sup>۲</sup> خداوند به خانه‌های اسرائیل رحم نکرد و تمام آنها را ویران نمود. او قلعه‌های اورشلیم را در هم شکست و اسرائیل را با تمام بزرگان<sup>۳</sup> بی‌حرمت نمود.

او به هنگام خشم خود حاکمان اسرائیل را نابود کرد و هنگام حمله<sup>۴</sup> دشمن از قوم خود حمایت نمود. آتش خشم او سراسر خاک اسرائیل را به نابودی کشاند.

او مانند یک دشمن، تیر و کمانش را بسوی ما نشانه گرفت و جوانان برومند ما را کشت. او خشم خود را همچون شعله<sup>۵</sup> آتش بر خیمه‌های اورشلیم فرود آورد.

بلی، خداوند همچون یک دشمن، اسرائیل را هلاک کرد و قصرها و قلعه‌هایش را ویران نمود و بر غم و غصه<sup>۶</sup> ساکنان یهو<sup>۷</sup>دا افزود.

او خانه<sup>۸</sup> خود را که محل عبادت بود ویران نموده است و دیگر کسی روزهای «سبت» و عیدهای مقدس را گرامی نمی‌دارد. او در شدت خشم خویش پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است.

<sup>۷</sup> خداوند قربانگاه خود را واگذارد و خانه<sup>۹</sup> خویش را ترک گفت. دیوارهای قصرهای اورشلیم را بدست دشمن داد تا خراب کنند. اینک دشمن در خانه<sup>۱۰</sup> خدا که زمانی در آن عبادت می‌کردیم، فریاد شادی و پیروزی سر می‌دهد.

<sup>۱۱</sup> خداوند قصد نمود حصارهای اورشلیم را در هم بکوبد. او شهر را اندازه‌گیری کرد تا هیچ قسمتی از خرابی در امان نماند؛ و اینک برجها و حصارهای اورشلیم فرو ریخته‌اند.

<sup>۱۲</sup> دروازه‌های اورشلیم به زمین افتاده‌اند و پشت‌بندهایشان شکسته‌اند. پادشاهان و بزرگان اسرائیل به سرزمین‌های دور دست تبعید شده‌اند. دیگر شریعت خدا تعلیم داده نمی‌شود و انبیاء نیز از جانب خداوند رؤیا نمی‌بینند.

<sup>۱۳</sup> «او از آسمان آتش نازل کرد و تا مغز استخوان مرا سوزاند. سر راهم دام گسترد و مرا به زمین کوبید. او مرا ترک گفت و در غمی بی‌پایان رهایم کرد.»

<sup>۱۴</sup> «گناهانم را به هم بافت و همچون طنابی بر گردنم انداخت و مرا زیر یوغ بردگی کشاند. تمام توانم را گرفت و مرا در چنگ دشمنانم که قویتر از من بودند رها کرد.»

<sup>۱۵</sup> «خداوند تمام سربازان شجاع مرا از من گرفت. او لشکری برضد من فرا خواند تا جوانان مرا از بین ببرند. خداوند شهر محبوب خود را همچون انگور در چرخشت پایمال کرد.»

<sup>۱۶</sup> «برای این مصیبت‌هاست که می‌گیرم و قطره‌های اشک بر گونه‌هایم می‌غلطد. آن که به من دلداری می‌داد و جانم را تازه می‌ساخت از من دور شده است. دشمن بر من غالب آمده و فرزندانم بی‌کس شده‌اند.»

<sup>۱۷</sup> «دسته‌های خود را دراز می‌کنم و کمک می‌طلبم، اما کسی نیست که به دادم برسد. خداوند قوم‌های همسایه را برضد من فرا خوانده و من مورد نفرت آنان قرار گرفته‌ام.»

<sup>۱۸</sup> «اما خداوند عادلانه حکم فرموده است، زیرا من از فرمان او سرپیچی کرده بودم. ای مردم جهان، اندوه مرا بنگرید و ببینید چگونه پسران و دخترانم را به اسیری برده‌اند.»

<sup>۱۹</sup> «از یاران کمک خواستم، اما ایشان به من خیانت کردند. کاهنان و ریش‌سفیدان در حالی که بدنبال لقمه نانی بودند تا خود را زنده نگه‌دارند، در کوچه‌های شهر از گرسنگی جان دادند.»

<sup>۲۰</sup> «ای خداوند، بین چقدر پریشان و نگرانم! بخاطر گناهی که انجام داده‌ام جانم در عذاب است. در خانه، بالای کشته‌ها در انتظارم است و در بیرون، شمشیر مرگبار.»

<sup>۲۱</sup> «مردم ناله‌هایم را می‌شنوند، اما کسی به دادم نمی‌رسد. دشمنانم چون شنیدند چه بلایی بر سرم آوردی، شاد شدند. ای خداوند، به وعده‌ات وفا کن و بگذار دشمنانم نیز به بالای من دچار گردند.»

<sup>۶</sup> خداوند، این قوم تو هستند که آنها را به چنین بلایی دچار کرده‌ای. ببین چگونه مادران کودکانشان را که در آغوش خود پرورده‌اند، می‌خورند؛ و کاهنان و انبیاء در خانه خداوند کشته می‌شوند.

<sup>۷</sup> ببین چگونه پیر و جوان، دختر و پسر، به شمشیر دشمن کشته شده و در کوزه‌ها افتاده‌اند. تو در روز غضب بر ایشان رحم نکردی و ایشان را کشتی.

<sup>۸</sup> ای خداوند، تو دشمنانم را بر من فراخواندی و آنها از هر سو مرا به وحشت انداختند. در آن روز غضب، کسی جان سالم بدر نبرد، تمام فرزندانم که آنها را در آغوش خود پرورده بودم بدست دشمنانم کشته شدند.

<sup>۹</sup> من کسی هستم که از خشم و غضب خدا مصیبت‌ها دیده‌ام. خدا مرا به اعماق تاریکی کشانده است. او بر ضد من برخاسته و دستش تمام روز بر من بلند است.

<sup>۱۰</sup> او پوست بدنم را فرسوده و استخوانهایم را شکسته است. جان مرا با تلخی و مشقت پوشانده است. <sup>۱۱</sup> مرا مانند کسی که سالهاست مرده، در تاریکی نشانده است.

<sup>۱۲</sup> با زنجیرهای سنگین مرا بسته و دورم را حصار کشیده است تا نتوانم فرار کنم. <sup>۱۳</sup> فریاد برمی‌آورم و کمک می‌طلبم، ولی او به دادم نمی‌رسد. <sup>۱۴</sup> با دیوارهای سنگی راه مرا بسته است و طریق مرا پر پیچ و خم نموده است.

<sup>۱۵</sup> او در کمین من نشست و مانند شیر بر من هجوم آورد؛ <sup>۱۶</sup> مرا به میان بیشه کشانید و پاره‌پاره کرد و تنها و بی‌کس رهایم ساخت. <sup>۱۷</sup> او کماتش را کشید و مرا هدف قرار داد، <sup>۱۸</sup> و تیرهایش به اعماق قلبم فرو رفت. <sup>۱۹</sup> مردم تمام روز به من می‌خندند و مرا مسخره می‌کنند.

<sup>۲۰</sup> او زندگی را به کامم تلخ کرده است. <sup>۲۱</sup> صورتم را به خاک مالیده است و دهانم را از سنگریزه پر کرده و دندانهایم را شکسته است. <sup>۲۲</sup> سلامتی و خوشبختی از من رخت بریسته است. <sup>۲۳</sup> رفق و امیدهایم برایم نمانده، زیرا خداوند مرا ترک گفته است. <sup>۲۴</sup> وقتی مصیبت و سرگردانی خود را به یاد می‌آورم، جانم تلخ می‌گردد.

<sup>۲۵</sup> ریش سفیدان اورشلیم پلاس برتن کرده، خاموش بر زمین نشسته‌اند و از شدت غم بر سر خود خاک می‌ریزند. دختران جوان اورشلیم از شرم سر خود را به زیر می‌افکنند.

<sup>۲۶</sup> چشمانم از گریه تار شده است. از دیدن مصیبتی که بر سر قومم آمده، غمی جانکاه وجودم را فراگرفته است. کودکان و شیر خوارگان در کوزه‌های شهر از حال رفته‌اند.

<sup>۲۷</sup> آنها مانند مجروحان جنگی در کوزه‌ها افتاده‌اند؛ گرسنه و تشنه، مادران خود را می‌خوانند و در آغوش ایشان جان می‌دهند.

<sup>۲۸</sup> ای اورشلیم، غم تو را با غم چه کسی می‌توانم مقایسه کنم؟ چه بگویم و چگونه تو را دلداری دهم؟ زخم تو همچون دریا عمیق است. چه کسی می‌تواند شفایت دهد؟

<sup>۲۹</sup> انبیایم به دروغ برای تو نبوت کردند و گناهانت را به تو نشان ندادند. آنها با دادن پیامهای دروغ تو را فریب دادند و باعث اسارتت شدند.

<sup>۳۰</sup> اینک هر رهگذری که از کنارت می‌گذرد با استهزاء سر خود را تکان داده می‌گوید: «آیا این است آن شهری که به زیباترین و محبوبترین شهر دنیا معروف بود!»

<sup>۳۱</sup> تمام دشمنانت تو را مسخره می‌کنند و با نفرت می‌گویند: «بالاخره نابودش کردیم! انتظار چنین روزی را می‌کشیدیم و آن را با چشمان خود دیدیم.»

<sup>۳۲</sup> اما این کار، کار خداوند بود. او آنچه را سالها پیش فرموده بود انجام داد. همانگونه که بارها اخطار کرده بود، به اورشلیم رحم نکرد و آن را از بین برد و باعث شد دشمنانش از خرابی شهر شاد شوند و به قدرتشان بی‌بالند.

<sup>۳۳</sup> ای مردم اورشلیم در حضور خداوند گریه کنید؛ ای دیوارهای اورشلیم، شب و روز همچون سیل، اشک بریزید و چشمان خود را از گریستن بازمدارید.

<sup>۳۴</sup> شب هنگام برخیزید و ناله‌های دل خود را همچون آب در حضور خداوند بریزید! دستهای خود را بسوی او بلند کنید و برای فرزندانان که در کوزه‌ها از گرسنگی می‌میرند، التماس نمایید!

خاکروبه و زباله به میان قومها انداخته‌ای.<sup>۴۶</sup> تمام دشمنانمان به ما توهین می‌کنند.<sup>۴۷</sup> خرابی و نابودی دامنگیر ما شده و در ترس و خطر زندگی می‌کنیم.<sup>۴۸، ۴۹</sup> بسبب نابودی قومم، روز و شب سیل اشک از چشمانم جاریست. آنقدر خواهم گریست<sup>۵۰</sup> تا خداوند از آسمان نظر کند و پاسخ دهد!<sup>۵۱</sup> هنگامی که می‌بینم چه بر سر دختران جوان اورشلیم آمده است، دلم از اندوه پر می‌شود.

<sup>۵۲</sup> کسانی که هرگز آزارشان نداده بودم، دشمن من شدند و مرا همچون پرنده‌ای به دام انداختند.<sup>۵۳</sup> آنها مرا در چاه افکندند و سر چاه را با سنگ پوشاندند.<sup>۵۴</sup> آب از سرم گذشت و فکر کردم مرگم حتمی است.<sup>۵۵</sup> اما ای خداوند، وقتی از عمق چاه نام تو را خواندم<sup>۵۶</sup> صدایم را شنیدی و به ناله‌هایم توجه کردی.<sup>۵۷</sup> آری، هنگامی که تو را خواندم به کمک آمدی و گفتی: «ترس!»

<sup>۵۸</sup> ای خداوند، تو به دادم رسیدی و جانم را از مرگ رهایی بخشیدی.<sup>۵۹</sup> ای خداوند، تو ظلمی را که به من کرده‌اند دیده‌ای، پس داوری کن و داد مرا بستان.<sup>۶۰</sup> دیده‌ای که چگونه ایشان دشمن من شده و توطئه‌ها بر ضد من چیده‌اند.<sup>۶۱</sup> ای خداوند، تو شنیده‌ای که چگونه به من اهانت کرده و علیه من نقشه کشیده‌اند.<sup>۶۲</sup> تو از تمام آنچه که مخالفانم هر روز در باره من می‌گویند و نقشه‌هایی که می‌کشند باخبری.<sup>۶۳</sup> بین چگونه می‌خندند و شب و روز مرا مسخره می‌کنند.<sup>۶۴</sup> ای خداوند، ایشان را به سزای اعمالشان برسان.<sup>۶۵</sup> ایشان را لعنت کن تا غم و تاریکی وجودشان را فراگیرد.<sup>۶۶</sup> با خشم و غضب آنها را تعقیب کن و از روی زمین محو و نابود گردان.

جوانان اورشلیم که زمانی همچون طلای ناب و سنگهای قیمتی، پرارزش بودند، اینک درخشندگی خود را از دست داده، مانند ظروف گلی، بی‌ارزش شده‌اند و در کوچه‌ها افتاده‌اند.<sup>۳</sup> حتی شغالها به بچه‌های خود شیر می‌دهند، اما قوم من، بنی‌اسرائیل مانند شتر مرغ، بی‌رحم شده و بچه‌های خود را ترک کرده است.<sup>۴</sup> زبان کودکان شیرخواره از تشنگی به

<sup>۵</sup> بلی، آنها را دائم به یاد می‌آورم و وجودم پریشان می‌شود.

<sup>۱</sup> اما نور امیدی بر قلبم می‌تابد، وقتی به یاد می‌آورم که<sup>۲</sup> رحمت خداوند بی‌زوال است. آری، بسبب محبت اوست که ما تلف نشده‌ایم.<sup>۳</sup> وفاداری خدا عظیم است و رحمت او هر صبح بر ما می‌تابد.<sup>۴</sup> به خود می‌گویم: «من فقط خداوند را دارم، پس به او امید خواهم بست.»<sup>۵</sup> خداوند برای کسانی که به او توکل دارند و او را می‌طلبند نیکوست.<sup>۶</sup> پس خوبست که چشم امیدمان به او باشد و با صبر منتظر باشیم تا خداوند ما را نجات دهد.<sup>۷</sup> خوبست انسان در جوانی بیاموزد که سختیها را تحمل کند.<sup>۸</sup> هنگامی که او دچار مصیبت می‌گردد بهتر آنست که در سکوت و تنهایی بنشیند<sup>۹</sup> و در برابر خداوند سر تعظیم فرود آورد، زیرا ممکن است امیدی باشد.<sup>۱۰</sup> وقتی او را می‌زنند و اهانت می‌کنند خوبست آنها را تحمل کند،<sup>۱۱</sup> زیرا خداوند تا ابد او را ترک نخواهد کرد.<sup>۱۲</sup> هر چند خدا کسی را اندوهگین کند، اما رحمتش شامل حال او خواهد شد، زیرا محبت او عظیم است.<sup>۱۳</sup> او از آزدن و غمگین ساختن انسان خشنود نمی‌گردد.

<sup>۱۴</sup> هنگامی که ستم‌دیدگان جهان زیر پا له می‌شوند،<sup>۱۵</sup> و زمانی که حق انسانی که خدای متعال آن را به وی داده است، پایمال می‌گردد،<sup>۱۶</sup> و هنگامی که مظلومی در دادگاه محکوم می‌شود، آیا خداوند اینها را نمی‌بیند؟<sup>۱۷</sup> آیا بدون اجازه خداوند هیچ امری واقع می‌شود؟<sup>۱۸</sup> آیا هم مصیبت و هم برکت از جانب خدای متعال نازل نمی‌شود؟

<sup>۱۹</sup> پس چرا وقتی ما انسانهای فانی بسبب گناهانمان تنبیه می‌شویم، گله و شکایت می‌کنیم؟<sup>۲۰</sup> بجای گله و شکایت بیایید کردار خود را بسنجیم و بسوی خداوند بازگردیم.<sup>۲۱</sup> بیایید قلبهای خود را برای خدایی که در آسمان است بکشاییم و دستهای خود را بسوی او برافرازیم.<sup>۲۲</sup> زیرا ما گناه کرده‌ایم و نسبت به او یاغی شده‌ایم و او این شرارت ما را فراموش نکرده است.

<sup>۲۳</sup> ای خدا، تو به هنگام غضب خود ما را تعقیب نموده و هلاک کرده‌ای و رحم ننموده‌ای.<sup>۲۴</sup> خود را با ابر پوشانیده‌ای تا دعاهای ما بحضور تو نرسد.<sup>۲۵</sup> ما را مثل

نزدیک بود. <sup>۹</sup> آنها از عقاب نیز تیزتر بودند. به کوه‌ها فرار کردیم، اما ما را پیدا کردند؛ به صحرا پناه بردیم ولی در آنجا نیز در کمین ما نشسته بودند.

<sup>۱۰</sup> پادشاه برگزیده خداوند که حافظ جان ما بود، در دام ایشان گرفتار شد، کسی که گمان می‌کردیم زیر سایه‌اش می‌توانیم از گزند دشمنان در امان باشیم!

<sup>۱۱</sup> ای اهالی ادوم و عوص\*، تا می‌توانید شادی کنید! چون دیگر وقت شادی نخواهید داشت چرا که شما نیز طعم غضب خدا را خواهید چشید و خوار خواهید شد.

<sup>۱۲</sup> ای اورشلیم، دوران تبعید تو بزودی تمام خواهد شد، زیرا تو جزای گناه خود را داده‌ای. ولی ای ادوم، خدا گناه تو را بر ملا ساخته، تو را مجازات خواهد کرد.

۵ ای خداوند، به یاد آور که چه بر سر ما آمده است. بین چگونه رسوا شده‌ایم. سرزمین ما بدست دشمنان افتاده است و خانه‌های ما را بیگانگان تصرف کرده‌اند. <sup>۳</sup> ما یتیمیم؛ پدرانمان کشته و مادرانمان بیوه شده‌اند. <sup>۴</sup> آب خود را می‌خریم و می‌نوشیم و هیزم ما به ما فروخته می‌شود. <sup>۵</sup> در زیر فشار و آزار دشمنان به ستوه آمده‌ایم و آسایش نداریم. <sup>۶</sup> خود را تسلیم مصر و آشور کرده‌ایم تا نان به دست آوریم و از گرسنگی نمیریم.

<sup>۷</sup> پدرانمان گناه کردند و مردند، و اینک جور گناهانشان را ما می‌کشیم.

<sup>۸</sup> نوکران دیروزمان، اربابان امروزمان شده‌اند و کسی نیست که ما را از دست آنها نجات دهد. <sup>۹</sup> برای یک لقمه نان، در بیابانها جانمان را به خطر می‌اندازیم. <sup>۱۰</sup> از شدت گرسنگی در تب می‌سوزیم و پوست بدنمان مثل تنور داغ شده است. <sup>۱۱</sup> زنان و دختران ما را در یهودا بی‌عصمت کرده‌اند. <sup>۱۲</sup> رهبرانمان را به دار کشیده‌اند و ریش سفیدانمان را بی‌حرمت نموده‌اند. <sup>۱۳</sup> جوانان ما را مانند غلامان، در آسیاب به کارهای سخت وامی‌دارند و کودکان ما زیر بارهای سنگین هیزم، افتان و خیزان راه می‌روند.

\* منظور از «اهالی ادوم و عوص» دشمنان اسرائیل می‌باشد.

کامشان چسبیده است؛ بچه‌ها نان می‌خواهند، اما کسی نیست که به ایشان نان بدهد. <sup>۲</sup> آنانی که زمانی خوراک لذیذ می‌خوردند، اینک در کوچه‌ها گدایی می‌کنند. کسانی که در ناز و نعمت بزرگ شده‌اند، اکنون در میان زباله‌ها دنبال خوراک می‌گردند. <sup>۳</sup> مجازات قوم من از مجازات اهالی سدوم نیز سنگین‌تر است. اهالی سدوم در یک لحظه نابود شدند و بدست انسان اسیر نگشتند.

<sup>۴</sup> بدن شاهزادگان ما از برف پاکتر و از شیر سفیدتر بود و صورتشان مانند لعل، گلگون و مثل یاقوت، درخشان بود؛ <sup>۵</sup> اما اینک چهره‌شان سیاه‌تر از دوده شده است و کسی نمی‌تواند آنها را بشناسد. پوستشان به استخوانهایشان چسبیده و مثل چوب، خشک شده است. <sup>۶</sup> کسانی که با شمشیر کشته شدند، خوشبخت‌تر از کسانی هستند که در اثر فقدان محصول، بتدریج از گرسنگی از بین می‌روند. <sup>۷</sup> در زمان محاصره شهر، مادران مهربان از فشار گرسنگی، بچه‌هایشان را با دستهای خود پختند و خوردند.

<sup>۸</sup> خداوند خشم خود را بشدت تمام بر ما ریخت و در اورشلیم چنان آتشی بر پا کرد که بنیاد آن را سوزانید. <sup>۹</sup> از پادشاهان و مردم دنیا هیچکس باور نمی‌کرد که دشمن بتواند وارد دروازه‌های اورشلیم بشود. <sup>۱۰</sup> اما چنین شد، زیرا انبیاء گناه کرده بودند و کاهنان خون بی‌گناهان را در شهر ریخته بودند. <sup>۱۱</sup> این اشخاص اینک کورمال کورمال در کوچه‌ها راه می‌روند و کسی به آنها نزدیک نمی‌شود، زیرا به خون بی‌گناهان آلوده هستند. <sup>۱۲</sup> مردم فریاد کرده به ایشان می‌گویند: «دور شوید! به ما دست نزنید، چون نجس هستید!» پس سرگردان شده، از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌روند ولی هیچ مملکتی به ایشان جا نمی‌دهد. <sup>۱۳</sup> خود خداوند ایشان را اینچنین سرگردان کرده است و دیگر به ایشان توجه نمی‌کند. کاهنان و بزرگان عزت و احترام خود را از دست داده‌اند.

<sup>۱۴</sup> از برجهای دیده‌بانی خود نگریمیم تا از قوم هم‌پیمان ما کمکی برسد، ولی انتظار ما بیهوده بود؛ چشمان ما از انتظار تار شد اما آنها به یاری ما نیامدند. <sup>۱۵</sup> دشمنان چنان عرصه را بر ما تنگ کرده بودند که حتی نمی‌توانستیم در کوچه‌ها راه برویم. امیدی برای ما نمانده بود و نابودی ما

<sup>۱۴</sup> پیران ما دیگر در کنار دروازه‌های شهر نمی‌نشینند؛  
جوانان ما دیگر نمی‌رقصند و آواز نمی‌خوانند. <sup>۱۵</sup> شادی  
دل‌های ما رفته و رقص ما به ماتم تبدیل شده است.  
<sup>۱۶</sup> وای بر ما که گناه کرده‌ایم و شکوه و جلال خود را  
از دست داده‌ایم. <sup>۱۷</sup> دل‌هایمان بی‌تاب و چشمانمان تار  
شده‌اند، <sup>۱۸</sup> زیرا خانه‌ی خدا ویران گشته و پناهگاه شغالها  
شده است.

<sup>۱۹</sup> ای خداوند، تو تا ابد باقی هستی و تخت سلطنت تو  
بی‌زوال است. <sup>۲۰</sup> مدت مدیدی است که تو ما را ترک  
کرده‌ای و دیگر ما را به یاد نمی‌آوری. <sup>۲۱</sup> ای خداوند،  
آیا تو ما را بکلی طرد کرده‌ای و تا ابد بر ما غضبناک  
خواهی بود؟ اگر چنین نیست، پس ما را بسوی خود  
بازگردان و شکوه دوران گذشته‌ی ما را به ما باز ده.